

تحلیل گفتمان کاربردى: مرور انتقادی یک ترجمه

۲۱۱-۲۲۱

چکیده کتاب تحلیل گفتمان کاربردى: فرهنگ عامه، رسانه ها و زندگى روزمره اثر آرتور آسابرگر، کتابى در حوزه تحلیل گفتمان است که با ترجمه حسین پاینده توسط انتشارات مروارید در سال ۱۳۹۸، روانه بازار نشر شده است. نویسنده در نوشتار حاضر با هدف نقد ترجمه مذکور، نخست ایده های بنیادین کتاب را بیان داشته و در ادامه، برحى دشواری های راه یافته به ترجمه مذکور را متذکر مى شود.

کلیدواژه ها: کتاب تحلیل گفتمان کاربردى: فرهنگ عامه، رسانه ها و زندگى روزمره، آرتور آسابرگر، تحلیل گفتمان، تحلیل متون، حسین پاینده، نقد ترجمه، ترجمه کتاب.

کتاب تحلیل گفتمان کاربردى: فرهنگ عامه، رسانه ها و زندگى روزمره، نوشته آرتور آسابرگر؛ ترجمه حسین پاینده؛ تهران: مروارید، ۱۳۹۸، ۳۵۰ ص

Applied Discourse Analysis: A Review of a Translation

Seyed Hassan Eslami Ardakani

Abstract: The book «Applied Discourse Analysis: Popular Culture, Media, and Everyday Life» by Arthur Berger is a book in the field of discourse analysis that has been translated by Hossein Payendeh and published by Morvarid Publications in 1398. In the present article, with the aim of criticizing the mentioned translation, the author first states the basic ideas of the book and then mentions some of the problems found in the translation.

تحليل الحوار العملي، مراجعة نقدية لإحدى الترجمات

السيد حسن إسلامي أردكاني

الخلاصة: كتاب تحليل گفتمان كاربردي: فرهنگ عامه، رسانه‌ها و زندگي روزمره (= تحليل الحوار العملي: الثقافة الشعبية، وسائل الإعلام والحياة اليومية) هو الكتاب الذي ألفه آرتور أسابيرغر في مجال تحليل الحوار، وترجمه حسين پاينده، وصدر عن انتشارات مرواريد في العام ١٣٩٨.

يحاول الكاتب في مقاله هذا نقد الترجمة المذكورة مبتدئاً ببيان الأفكار الأساسية للكتاب لينتقل بعد ذلك إلى التذكير ببعض الإشكالات التي وجدت طريقها إلى الترجمة المذكورة.

المفردات الأساسية: تحليل گفتمان كاربردي: فرهنگ عامه، رسانه‌ها و زندگي روزمره (= تحليل الحوار العملي: الثقافة الشعبية، وسائل الإعلام والحياة اليومية)، آرتور أسابيرغر، تحليل الحوار، تحليل النصوص، حسين پاينده، نقد الترجمة، ترجمة الكتاب.

تحلیل گفتمان یکی از شیوه‌های تازه تحلیل متون و راهیابی به سویه‌های پنهان و ایدئولوژیک آن‌ها است. این روش با نام متفکران متعددی چون نورمن فرکلاف گره خورده است. هدف تحلیل گفتمان آن است که ما را از دام ساده‌باوری آزاد و چشمان و گوش ما را به مفاهیم و ایده‌هایی مسلح کند تا بتوانیم بسیاری از ناگفته‌های متن را دریابیم. کتاب تحلیل گفتمان کاربردی: فرهنگ عامه، رسانه‌ها و زندگی روزمره، نوشته آرتور آسابرگر (ترجمه حسین پاینده، تهران، مروارید، ۱۳۹۸، ۳۵۰ ص) درآمد خوبی است برای این هدف آسابرگر، که استاد ممتاز ارتباطات بصری است، کتابی خوش ساخت و آسان‌یاب نوشته است که در آن از حواشی چندان خبری نیست. نویسنده مفاهیم اصلی این عرصه را در ۱۹ فصل بیان می‌کند، پس از معرفی نظریات اساسی این زمینه، کاربردشان را در جامعه و ادبیات نشان می‌دهد و خود دست به تحلیل نمونه‌هایی می‌زند. در این کتاب، ادبیات کلاسیک، هنر مدرن، و فرهنگ عامه در هم گره می‌خورند تا تصویری روشن از تحلیل گفتمان و شیوه کاربرد آن را به دست دهند.

ایده‌های بنیادین کتاب

در این کتاب نویسنده از مفاهیم ساده‌ای چون معنای پیام آغاز می‌کند و به بحث‌های پیچیده‌تری چون بینامتنیت، و سبک‌های زندگی و ایدئولوژی می‌رسد و دست آخر چشم‌اندازی برای این بحث می‌گشاید تا خواننده علاقه‌مند کارش را ادامه دهد.

از طریق این کتاب، اهمیت فزاینده زبان را درک می‌کنیم و متوجه می‌شویم بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی برساخته زبان هستند. چنین نیست که زبان به سادگی واقعیت را گزارش کند، بلکه آن را می‌آفریند. این دریافت، حساسیت ما را به زبان و نقش آن در انتقال اطلاعات افزایش می‌دهد تا جایی که از طریق آن می‌توانیم شخصیت سخنگورا تحلیل کنیم. یکی از عناصر زبان استعاره یا متافور است. در حالی که غالباً تصور می‌شود استعاره صرفاً آرایه‌ای ادبی است و مانند چاشنی بر زبان افزوده می‌شود، در واقع استعاره بخش ناگسستنی گفتگو و حتی تفکر ما است. ما مسائل مختلف را در قالب استعاری می‌فهمیم و برای فهماندن نیز از آن استفاده می‌کنیم. جرج لیکاف در کتاب استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم، این نکته را به خوبی بازگو کرده است. همچنین بخشی از زبان شناخت نشانه‌ها و کارکرد آنها است. در نتیجه پاره‌ای از کتاب به نشانه‌شناسی اختصاص یافته و کاربرد آن را در صنعت مد نشان داده شده است. از این منظر، هر چیزی به میزانی که مد می‌شود، به زوال خود نزدیک می‌گردد. اعتبار مد در نپایندگی آن است. با این نگاه، تن‌پوش هر کسی بیانگر مقاومت یا تبعیت او از انتظارات اجتماعی است. از نظر گئورگ زیمل، تبعیت از مد زاده ضعف موقعیت اجتماعی است. کسانی که سهمی از قدرت ندارند، از آنچه به آن‌ها فردیت بدهد پرهیز می‌کنند و جرأت اتکای به خود را ندارند. زیرا این کار ما را به قبول مسئولیت مان در برابر خویش دعوت می‌کند. به همین سبب زنان بیشتر تابع مد هستند. با تبعیت از مد، در میان دیگران غرق می‌شویم و

از توجه و خیرگی نگاه آن‌ها مصون می‌مانیم. پیروی از مد یعنی فقدان قدرت و در نتیجه ترس از متمایز شدن. البته کسانی دقیقاً با هدف متمایز شدن سراغ مد می‌روند تا «خویشتن بودگی» خود را جار بزنند و مد را وسیله جلب توجه قرار دهند. گویی آن‌ها التماس می‌کنند که مرا ببینید. و باز البته گاه هدف مد اعتراض، کسب موقعیت، یا به هم زدن تمایز اجتماعی است. در این جا تحلیل گفتمان به ما یاد می‌دهد چگونه نشانه‌شناسی کنیم و کارکرد برندها را بشناسیم.

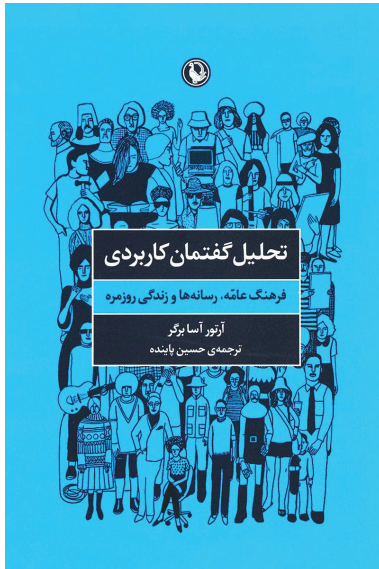
در فصل دیگری سخن از روایت‌ها و تحلیل آنها است. روایت‌ها به زندگی و سبک زیست ما شکل می‌دهند. روایت یکی از اصلی‌ترین راه‌های ارتباط ما با جهان و فهم معنای آن و ارتباط دادن حوادث به یکدیگر است. از طریق روایت، جهان را می‌فهمیم و توصیف می‌کنیم.

از نظر نویسنده، تحلیل گفتمان چندین وجه دارد: هم راهی برای تحقیقات اجتماعی است، هم دانشی درباره سامان یافتن گفتار و متن است، هم خاستگاه نظریه‌های گوناگون درباره سرشت ارتباطات انسانی به شمار می‌رود و هم بیانگر شیوه بر ساخت و بازتولید اجتماعی است. یکی از محورهای بنیادین تحلیل گفتمان آن است که نشان بدهد معنا صرفاً در دل متن نیست، بلکه زاده فعالیت مخاطب با آن هم هست. هرمتنی اطلاعاتی بیش از آنچه ما فکر می‌کنیم در خود دارد به همین دلیل هر بار که اثری را می‌خوانیم یا فیلمی می‌بینیم، نکته تازه‌ای متوجه می‌شویم.

در پی آن اهمیت و کارکرد اسطوره نشان داده می‌شود. اسطوره‌ها صرفاً به جهان گذشته تعلق ندارد. جامعه مدرن نیز اسطوره‌های خود را دارد یا همان اسطوره‌های کهن را بازسازی می‌کند و می‌پذیرد، مانند مراسم جشن تولد، ازدواج، و سالگردها که همه آن‌ها نوعی اسطوره و بیانگر مناسک تجدید حیات هستند. حضور اسطوره‌ها را در سینما و مبارزه قهرمان خوبی با نیروهای ظلمت را به نیکی می‌توانیم هر روز ببینیم.

بخش دیگری از کتاب به کارکرد لطیفه و جوک و اصولاً خنده اختصاص دارد. از این منظر، خنده ما را از هراس نهادینه شده و تاریخی و روانی، ترس از قدرت و سانسور درونی آزاد می‌کند. در حالی که در جدیت، تزویر و ستم و اعمال قدرت نهفته است، خنده مایه انساباط و گشایش و گشودگی انسان می‌شود. در این جا چهار نظریه درباره علت خنده بیان می‌شود که برای فهم سرشت و کارکرد خنده بسیار راهگشا است؛ از نظریه ارسطو گرفته تا نظریات جدید ارتباطی.

یکی از مفاهیم اصلی گفتمان انتقادی، مفهوم بینامتنیت است که در یکی از فصول کتاب به خوبی توضیح داده شده است؛ عصاره این توضیحات آن است که هرمتنی آشکار و ناآشکار و امدا و متون دیگر، ناظر به آن‌ها و به نوعی در امتداد یا تقابل با آن‌ها است. از این منظر، هیچ متنی یکسره بدیع و مستقل از متون دیگر نیست.



سپس بحث و کارکرد مناسک یا ریچوال‌ها پیش کشیده می‌شود. از نظر روانکاوی کارهایی که بی‌فکرانه انجام می‌شود، مناسک نام دارد. این مناسک به گروه هویت می‌دهد و تعلق ایجاد می‌کند. همچنین مناسک فردی ما را از تصمیم‌گیری مکرر روزانه حفظ می‌کند. سپس بحث سبک زندگی پیش کشیده می‌شود. سبک زندگی ما در جامعه و از طریق زبان ساخته می‌شود. در نتیجه می‌توانیم زندگی و هویت خود را دگرگون کنیم. به واقع، با سبک زندگی خود تمایز ایجاد می‌کنیم و مرزی بین خود و دیگران می‌کشیم. در این جا از نظریه مری داگلاس سخن می‌رود که در مجموع از چهار سبک زندگی سخن می‌گوید: فردگرایانه، سلسله‌مراتبی یا پایگانی، مساوات طلبانه، و تقدیر باورانه. در ادامه نویسنده از تقسیم‌بندی معروف دورکیم در باب امور لاهوتی و ناسوتی بهره گرفته می‌گیرد تا توضیح دهد که در جهان دین‌زدایی شده امروز، فروشگاه‌های بزرگ، همان نقشی را بازی می‌کنند که کلیساهای گذشته ایفا می‌کردند، گیرم به شکلی زمینی و مادی. از این جهت رفتن به فروشگاه‌ها و گردش در آن‌ها کارکردی کلیسایی پیدا می‌کند.

بخشی از گفتمان انتقادی فهم منطق و کارکرد ایدئولوژی است. در این جا آساری با الهام از ایده‌های مارکس، آشکار می‌کند که وظیفه تحلیل‌گر گفتمان انتقادی آن است که زبان ایدئولوژیک را کشف و ماهیتش را آشکار سازد. برای نمونه، از این منظر تصاویر روزنامه بیانگر واقعیت نیست، بلکه تفسیر کسی است از واقعیت. با این رویکرد، تأکید می‌شود که هدف تحلیل گفتمان مطالعه قدرت است و اینکه چگونه کسانی آن را از طریق زبان به کار می‌گیرند تا دیگران را به اطاعت از خود وادار کنند. زبان دیگر صرفاً وسیله ارتباط و اقناع نیست، بلکه ابزار سلطه و اقتدار است. با گزارش و تحلیل سریال زندانی (۱۹۶۷) نویسنده می‌کوشد سرشت ایدئولوژی و مقاومت در برابر آن را نشان دهد.

مباحث پایانی کتاب درباره فرهنگ و هویت است. فرهنگ همواره بخشی از هویت ما خواهد بود و نادیده گرفتن آن به مخدوش شدن هویت ما می‌انجامد. با داشتن منظری گفتمانی و فهم برخی مفاهیم کلیدی، تصویر بهتری از جامعه خویش به دست می‌آوریم و کمتر ابزار دست تبلیغات می‌شویم. کسی که این کتاب را تا پایان به دقت بخواند، نگاهش با پیش از خواندنش تفاوتی قابل توجه پیدا می‌کند. به همین سبب ارزش وقت گذاشتن و خواندن دارد.

این کتاب پراطلاع را جناب آقای دکتر حسین پاینده، استاد نظریه و نقد ادبی ترجمه کرده است که افزون بر این اثر، بیش از بیست کتاب دیگر شامل ترجمه، تألیف و ویرایش در کارنامه خود دارد. در

نتیجه می‌توان به حسن انتخاب و دقت نظر و احاطه‌اش بر بحث اعتماد کرد. مهم‌ترین امتیاز کتاب در امانتداری مترجم است و کوشش در انتقال مفاهیم اصلی متن. با این حال، ترجمه فعلی به دلایلی که خواهیم گفت قادر به برقرار کردن ارتباط جدی با خواننده نیست و نمی‌تواند قوت متن اصلی را منتقل کند. در این جا پاره‌ای از دشواری‌های این ترجمه را با کمی توضیح می‌آورم.

نکاتی درباره ترجمه

۱. حضور ناموجه مترجم

آشکارترین جنبه این ترجمه آن است که مترجم محترم غالباً احساس تکلیف می‌کند تا هر جا به نظرش سخن مؤلف مبهم است یا نیازمند توضیح بیشتر است یا خواننده متوجه نکته اصلی نمی‌شود، سریع با گشودن دو قلاب [] و آوردن توضیحاتی میان آن‌ها این نقص را برطرف کند. حاصل این کار آن است که جا به جا شاهد حضور یا دقیق‌تر بگوییم دخالت مترجم در متن هستیم؛ حضوری که به فهم بیشتر متن کمکی نکرده است. اما به فرایند خواندن خلل وارد ساخته است. کافی است به نمونه‌های مختصر زیر نگاهی بیندازیم:

«انتشارات [معروف] راتلج» (ص ۲۶)

«هنری به فالستاف می‌گوید که او [فالستاف] مرگی را به خداوند بدهکار است [یعنی می‌بایست خیلی

وقت پیش مرده باشد] و فالستاف این گونه پاسخ می‌دهد.» (ص ۶۶)

«مزیت دو کلمه اخیر [دال و مدلول]» (ص ۹۲)

«دلالت‌های [نوعی کُشتی نمایشی] کُشتی کچ را تبیین کرد» (ص ۹۷)

«کره گیاهی (مارگارین)» (ص ۹۷)

در متن اصلی تنها مارگارین آمده است. در نتیجه معلوم نیست که این پرانتز این جا چه معنایی دارد.

طبق منطق مترجم باید این گونه عمل می‌شد: مارگارین [کره گیاهی]!

«مانند این است که درخت [تناور] بلوط را در یک گلدان نفیس بکارید.» (ص ۱۴۰)

«همه وظایف احکامی قدسی [و لازم الاجرا] هستند.» (همان)

«لیکن انجام دادن این وظیفه [گرفتن انتقام پدر از عمو و مادر خیانتکار] سخت‌تر از آن است که

هملت قادر به آن باشد» (همان)

«گامی [در مسیر انتقام] به پیش می‌گذارد.» (همان)

«ادیب هنگام رفتن به تیس، معمای [جانور عجیب الخلقه ای به نام] ابوالهول را حل می‌کند.» (ص

۱۶۳)

«دیگران هم که سیگاری نیستند [با این آگاهی علمی] می‌توانند از معتاد شدن خود به دخانیات

جلوگیری کنند» (ص ۲۱۹)

«وقتی می‌گوییم می‌خواهم کار خودم را بکنم [یعنی راه و روش خودم را ادامه بدهم] در واقع بی‌آنکه وقوف داشته باشیم»، (ص ۲۸۲)

در تمام نمونه‌های بالا آنچه میان قلاب آمده زاید است و به روند خواندن لطمه می‌زند. برای مثال، اگر کسی انتشارات راتلج را نشاسد، افزودن صفت «معروف» به او کمکی نمی‌کند و اگر هم بشناسد این صفت او را به کار نمی‌آید. همچنین معرفی کشتی کچ به عنوان نوعی کشتی نمایشی چه کارکردی دارد؟ یا باید حتماً صفت «تناور» را به درخت بلوط اضافه کنیم تا خواننده متوجه تشبیه نویسنده شود؟ هرچه متن پیش می‌رود، این‌گونه مداخلات بیشتر می‌شود تا جایی که در اواخر کتاب گاه در یک صفحه شاهد دو سطر افزایش از این دست هستیم و نقش مترجم در افزودن توضیحات بیشتر می‌شود، مانند «شریک سام اسپید [در دفتری که برای انجام دادن کارهای کارآگاهی خصوصی تأسیس کرده‌اند] کشته شده است.» (ص ۳۰۲)

۲. انتخاب معادل‌های نامناسب

مترجم در سراسر متن گاه از معادل‌هایی استفاده کرده است که دقت موجود در متن اصلی را کم‌رنگ می‌کند و گاه ایده متفاوتی را به ذهن خواننده می‌آورد. در انتخاب معادل‌ها انتظار می‌رفت که معادل از معادل‌های جاافتاده و دقیق استفاده کند نه آنکه به شکلی شخصی دست به گزینش بزند. در این جا نمونه‌هایی از این معادل‌های نادقیق را می‌آورم:

یک. آیین یا مناسک؟

عنوان فصل چهاردهم آیین در برابر «ritual» آمده است و این واژه در این فصل بارها تکرار شده است. حال آنکه بهتر بود که عنوان این فصل به جای آیین، «مناسک» باشد زیرا این تعبیر معادل بهتری برای ریچوال است. به خصوص آنکه در همان آغاز فصل از مرتون نقل می‌شود که شخص ریچوالیست (ritualist) یا به تعبیر مترجم «آیین‌گرا» کسی است که اعمالی را به شکل صوری انجام می‌دهد بی‌آنکه قلباً بدانها باور داشته باشد. خوب، این همان مناسک‌گرایی است. برای نمونه، مترجم می‌نویسد «آیین به منزله عملی تکراری و عادی شده که کارکرد اصلی خود را از دست داده است، به نحو نامحسوسی تبدیل می‌شود به شکل تحقیر شده‌ای از ارتباطات.» (ص ۲۱۴). با این تقریر، آیین معادل خوبی برای ریچوال نیست. حال آنکه مناسک به دقت آن را بیان می‌کند و به خصوص مناسک‌گرایی و مناسکی شدن این حالت را به نیکی القا می‌کند.

دو. نفس یا خود؟

مترجم محترم غالباً واژه «self» را که در متن اصلی آمده است به «نفس» ترجمه کرده است. برای نمونه:

«آیا وقتی که نفس [یا هویت] جدیدی برمی‌گزینیم چه اتفاقی می‌افتد؟» (ص ۱۰۶)

و:

«اهمیت زبان در ایجاد حس برخورداری از نفس تبیین می‌شود» (ص ۲۲۷)

و:

«بعضی جنبه‌های نفس ما به سهولت تغییر می‌کند. برای مثال، اگر موی سرمان به رنگ مشکی است، می‌توانیم آن را به رنگ قرمز، بور یا هر رنگ دیگری که می‌خواهیم درآوریم.» (ص ۲۲۹)

و:

«حس برخورداری از نفس چه اهمیتی برای فرد دارد.» (ص ۲۳۰)

باز ایشان سلف‌هود «selfhood» را به نفس بودگی ترجمه کرده است مانند: «نفس بودگی خود را ایجاد می‌کنیم» (ص ۲۳۰)

اولاً واژه نفس بیش از حد فلسفی است و در این متن معنایی ندارد و دیگر آنکه کسی نمی‌تواند نفس دیگری برای خودش انتخاب کند یا با تغییر موی سر خود نفسش را تغییر دهد، و اصولاً زبان قادر به ایجاد نفس نیست. در غالب موارد که مترجم چنین کرده است، متن بدخوان و ناخوشایند و سرشار از پرسش‌های آزارنده شده است. کافی بود به جای نفس همان تعبیر رایج «خود» را در برابر «self» که در متن انگلیسی آمده است به کار ببریم.

سه. نخبه‌گرا یا فردگرا؟

در این کتاب تعبیر نخبه‌گرا و نخبه‌گرایی (ص ۲۳۴) در برابر «Individualist» آمده است حال آنکه فردگرایی دقیق‌تر است. فردگرایی با نخبه‌گرایی که بازگویی نوعی ایلیت «elite» است تفاوت ظریفی دارد که لازم بود مترجم به آن توجه می‌کرد.

چهار: خرد یا عقلانیت؟

در جایی نویسنده از «خرد زمینی» و «خرد رسمی» سخن می‌گوید و تعبیر ویزدُم «wisdom» را برای هر دو نوع به کار می‌برد. مترجم اولی را به «تدبیر دنیوی» و دومی را به «خرد رسمی» (ص ۱۴۱) و گاه «عقلانیت رسمی» (ص ۱۴۲) ترجمه کرده است. از آنجا که واژگان در این متن مهم است و بحث اصولاً ناظر به تحلیل گفتمان انتقادی است، چه بسا خواننده تصور کند که بین خرد و تدبیر و عقلانیت تفاوتی وجود دارد. حال آنکه در متن انگلیسی همه یکسان هستند. این تغییر معادل‌ها در این جا به سرگشتگی خواننده راه می‌برد. از این رو بهتر بود که همه جا یک دستی رعایت می‌شد.

۳. غفلت از واژگان متعارف

مترجم از رساله معروف ارسطو درباره بلاغت به نام «شعرشناسی» (ص ۱۱۴) سخن می‌گوید. حال آنکه تعبیر «شعرشناسی» در برابر «poetics» مناسب نیست. رساله معروف ارسطو در این زمینه به بوطیقا در عربی و پوئیتیکس در انگلیسی ترجمه شده است. از آن جا که در زبان فارسی این واژه جاافتاده است بهتر بود از همین تعبیر استفاده شود. اهمیت حفظ این تعبیر آنجا بیشتر می‌شود که در ادامه همین مطلب مترجم می‌نویسد که ارسطو: «این اصطلاح را به معنایی بسیار عام برای صحبت در خصوص ادبیات و روایت به کار می‌برد.» (همان)

اصولاً از نظر دکتر کدکنی واژه بوطیقا، معادل دقیقی ندارد و در متون اسلامی نیز به همان صورت به کار می‌رود. این واژه در اصل به معنای مطلق ساختن و ترکیب خلاقانه و حسن ترکیب است و امروزه نیز به معنای مباحث ادبی و شناخت جوانب هنر به کار می‌رود و می‌گویند: بوطیقای سینما و بوطیقای نثر. (رستاخیز کلمات: درسگفتارهایی درباره نظریه ادبی صورتگرایان روس، محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۹۱، ص ۳۷۲) خود ایشان نیز از این تعبیر به راحتی بهره می‌گیرند و مقاله‌ای به نام «نگاهی به دگرگونی بوطیقا در دو سوی مرزهای ایران» (بخارا، شماره ۹۵-۹۶، مهر و آبان ۱۳۹۲) می‌نویسد.

همچنین مترجمان دیگر در این گونه مواقع تعبیر «بوطیقا» را به کار می‌برند، مانند «ارسطو در بوطیقای نامیرایش... می‌گوید» (ترس و لرز، سورن کیرکگور، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲).

۴. غفلت از اشارات اسطوره‌ای

در جایی مترجم می‌نویسد:

«آیا مادرش شیرزن است؟»

بله جانم، در اوج جوانیش تیکه‌ای بوده... بیشتر بچه‌هایش را قربانی کرد و خورد، هراکلس را عقیم کرد». (ص ۲۲۸)

شیرزن در سطر نخست بیانگر شجاعت این زن است و تعبیر «تیکه» در سطر دوم معادل لعبت است که برجسته شورانگیزی و زیبایی این زن تأکید می‌کند. هنگامی که متن انگلیسی را می‌خوانیم چنین آمده است:

Is his mother an Amazon?"

"Oh, my dear, yes. In her prime she's been something—

از این رو، باید متن را چنین ترجمه کرد:

آیا مادرش آمازون است؟

آری عزیزم، در اوج شکوفایی اش، چیزی (یا کسی) بوده است.

در واقع در این قسمت می‌خواهد عظمت و اقتدار این زن را بیان کند نه «لعبت» یا «تیکه» بودنش را و ادامه متن نشانه‌هایی از این اقتدار را بازگویی کند. نکته اصلی در این قطعه آن است که این زن یک «آمازون» معرفی شده است. قوم آمازون قومی افسانه‌ای است که در آثار یونانی به آن اشاره می‌شود. طبق ادبیات یونانی آمازون‌ها همه زنانی دلاور و مقتدر و چه بسا مردستیز معرفی می‌شدند. حال ترجمه آمازون به شیرزن هیچ یک از این معانی ضمنی را القا نمی‌کند و بعد اشاره به «تیکه» بودنش فقط بر جنسیت آشوبناکش تأکید می‌ورزد.

۵. نادیده گرفتن ساختار زبان فارسی

در سراسر کتاب منابع درون متن است. در حالی که این شیوه در انگلیسی متعارف است، انتظار می‌رود که در فارسی فعل جمله آخر جمله بیاید تا بتوان بهتر متن را خواند. اما در این جا مترجم همان ساختار زبان انگلیسی را در نظر داشته است و حاصل آن جملاتی از این دست است:

یک.

«آنان می‌نویسند (در نشریه نشانه‌شناسی آمریکا، مجلد ۵، شماره ۱، ۱۹۸۷: ۱۴):» (ص ۹۸)
معقول‌تر و به صرفه تر آن است که به شکل سراسری بنویسیم:
آنان در نشریه ... می‌نویسند.

باز:

«وی می‌نویسد (در کتاب ...)»

و

«چنین توضیح می‌دهد (در فیلیپ ریف ...)» (ص ۲۱۷)
این شیوه در صفحات متعددی تکرار شده است، حال آنکه در همه آن‌ها بهتر بود که فعل را آخر جمله بیاوریم.
البته این مسأله در برخی جاها دیگری اصلاح می‌شود و برای نمونه این گونه می‌خوانیم «روبینستاین در کتاب ... می‌نویسد.» (ص ۱۰۰)

۶. حذف تصاویر و طرح‌ها

متن اصلی سرشار از تصویر و طرح است. از آنجا که کتاب ناظر به گفتمان انتقادی است و در آن به تصاویر، کلمات، رمانها، شخصیت‌ها، و فیلم‌ها، اشارات متعددی شده است، حضور این تصاویر و طرح‌ها به فهم ایده‌های اصلی کتاب کمک زیادی می‌کند. حال آنکه همه، آری همه، این تصاویر و

طرح‌ها و نقاشی‌ها یکسره از ترجمه حذف شده است. البته این که این کار به انتخاب مترجم یا طبق سیاست ناشر بوده است، در اصل قضیه تغییری نمی‌دهد. مهم آن است که بخش قابل توجهی از کتاب یا بگوییم یکی از ابزارهای خوب انتقال اطلاعات این کتاب در ترجمه حذف شده است. هدف آن نیست که بگوییم چه کسی در این میان کوتاهی کرده است. مسأله آن است که خواننده این ترجمه ابزار مهمی را از کف داده است.

خوشبختانه مترجم گرامی دقت فراوانی در انتقال مفاهیم داشته است. اما به دلایل فوق و گاه به سبب به کار بردن واژگان خاصی مانند «اسطقس» (ص ۱۴۹)، یا اصالت‌مند (ص ۲۸۳) به جای اصیل، و صفحه‌آرایی چشم‌آزار متن و فونت ناخوشایند، خواننده از خواندن این کتاب لذت کافی نمی‌برد و همواره وسوسه می‌شود تا آن را نیمه‌کاره رها کند، مگر آنکه عزم جدی بر خواندن انتقادی چنین ترجمه‌ای داشته باشد.

کتابنامه

آسابرگر، آرتور، تحلیل گفتمان کاربردی: فرهنگ عامه، رسانه‌ها و زندگی روزمره، ترجمه حسین پاینده، تهران، مروارید، ۱۳۹۸.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، رستاخیز کلمات: درسگفتارهایی درباره نظریه ادبی صورت‌نگرایان روس، تهران، سخن، ۱۳۹۱.
شفیعی کدکنی، محمدرضا، «نگاهی به دگرگونی بوطیقا در دو سوی مرزهای ایران»، بخارا، شماره ۹۵-۹۶، مهر و آبان ۱۳۹۲.

کیرکگور، سورن، ترس و لرز، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸.

Asa Berger, Arthur Applied Discourse Analysis Popular Culture, Media, and Everyday Life, Palgrave, 2016.

